

سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای ایران در محیط آشوب‌زده

عباس مصلی‌نژاد*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۶/۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۹/۲۵

چکیده

امنیت منطقه‌ای بسیاری از کشورهای حوزه آسیای جنوب غربی در شرایط چالش و بحران‌های سیکلی قرار گرفته است. علت اصلی ظهور چنین بحران‌هایی در جابه‌جایی قدرت و فقدان شکل بندی‌های ساختاری در نظام بین‌الملل و محیط منطقه‌ای قرار دارد. بحران‌های نوظهور عموماً ماهیت ساختاری داشته و بیانگر آن است که بازیگران از سازوکارهای مربوط به نقش فراساختاری بهره می‌گیرند. ایران در گروه کشورهای است که همواره نقش محوری در سازماندهی و موازنه امنیت منطقه‌ای داشته است. سیاست و امنیت بین‌الملل در سال‌های بعد از جنگ سرد با نشانه‌هایی از بحران و تصاعد تهدیدات برای کشورهای مختلف همراه شده است. در این دوران، شکل‌بندی‌های ساختاری با تغییراتی همراه گردیده است. ساختار دوقطبی کارکرد خود را از دست داد و زمینه برای شکل‌گیری وضعیت‌های سیال در سیاست بین‌الملل به‌وجود آمد. در سال‌های ۲۰۲۰-۱۹۹۱ سیاست‌گذاری امنیتی ایران با نشانه‌هایی از چالش ناشی از نقش قدرت‌های بزرگ، بازیگران منطقه‌ای و گروه‌های هویتی روبه‌رو شده است. پرسش اصلی مقاله آن است که «سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای ایران در غرب آسیا دارای چه ویژگی‌های رفتاری و ساختاری بوده است؟» فرضیه مقاله مبتنی بر این گزاره است که «سیاست‌گذاری راهبردی ایران در غرب آسیا به‌ویژه سوریه و عراق مبتنی بر نقش‌یابی حمایتی در مقابله با نیروی آشوب‌ساز بوده است.» در تبیین مقاله از «رهیافت سیاست آشوب‌زده» روزنا و «معمای کنش جمعی» الینر آستریم و هربرت سایمون استفاده شده است. روش‌شناسی پژوهش بر اساس سازوکارهای تحلیل داده‌ها و تحلیل محتوا انجام شده است.

واژگان کلیدی: سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای، محیط آشوب‌زده، معمای کنش جمعی غرب آسیا.

۱. استاد علوم سیاسی و سیاست‌گذاری راهبردی، دانشگاه تهران، ایران.

* نویسنده مسئول: Mossalanejad@ut.ac.ir

مقدمه

نظریه معمای کنش جمعی بر اساس رهیافت انتخاب عقلایی سایمون تنظیم گردید. بر اساس چنین رویکردی در سیاست‌گذاری عمومی، هر کشوری نقطه عزیمت اصلی خود را بر اساس یک چشم‌انداز عقلایی تنظیم می‌کند. در این فرایند سیاست‌گذاران بر اساس منافع ملی و بر مبنای قابلیت‌های نهادی و ساختاری خود بهترین تصمیم را بر اساس شرایط عمومی که در آن قرار دارند، اتخاذ می‌کنند. در فضای سیاست آشوب زده عموماً کشورها بر اساس انتخاب عقلایی و نظریه بازی غیرهمکاری جویانه رفتار می‌کنند.

امنیت منطقه‌ای غرب آسیا در سال‌های بعد از جنگ سرد مبتنی بر نشانه‌هایی از کنش غیرهمکاری جویانه کشورها و بازیگران هویتی بوده است. برای حل چنین نشانه‌هایی کشورها عموماً تلاش می‌کنند تا از نهادها و سازمان‌هایی استفاده کنند که مبتنی بر قواعد ساختاری برای حل مسالمت‌آمیز اختلافات در قالب کنش جمعی باشد. یکی از دلایل گسترش چالش‌های امنیت منطقه‌ای غرب آسیا را می‌توان ناشی از نبود نهادها و ساخت‌هایی دانست که زمینه کنش همکاری جویانه کشورها در شرایط بحران را به وجود می‌آورد.

ظهور نشانه‌های سیاست و امنیت آشوب زده در مناطقی همانند غرب آسیا مورد توجه نظریه پردازانی همانند لوکاس و روزنا نیز بوده است. امنیت آشوب زده مربوط به شرایطی است که نشانه‌های گذار از ساختار دوقطبی به وجود آمده است. امنیت آشوب زده در غرب آسیا براساس میزان بی‌ثباتی در نظم منطقه‌ای و گسترش بحران‌های منطقه‌ای ارزیابی می‌شود. بنابراین سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای ایران در غرب آسیا به‌ویژه سوریه و عراق مبتنی بر سازوکارهای قدرت محور خواهد بود. هرگاه نهادهای سیاسی و اجتماعی مناسب برای کنترل چالش‌های امنیتی وجود نداشته باشد، طبیعی است که زمینه برای کاربرد معادله قدرت اجتناب ناپذیر خواهد بود.

امنیت آشوب زده انعکاس فقدان نهادهای سازمان یافته امنیتی برای کنترل و مدیریت بحران‌های منطقه‌ای خواهد بود. در سال‌های بعد از جنگ سرد، جنوب غرب آسیا با نشانه‌هایی از بحران، ستیزش و رویارویی ژئوپلیتیکی بین کشورهای منطقه‌ای، قدرت‌های بزرگ و گروه‌های اجتماعی فروملی تعریف می‌شود.

گروه‌های هویتی متعارض در مقابله با شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی و نقش منطقه‌ای ایران شکل گرفته و به سازوکارهای خشونت‌آمیز مبادرت نمودند. ظهور بازیگران هویتی متعارض، منجر به گسترش ستیزش‌های ژئوپلیتیکی در روابط کشورهای منطقه‌ای گردید.

نشانه‌های ظهور تعارض بازیگران منطقه‌ای بر اساس مولفه‌هایی همانند جنگ‌های نیابتی، رویارویی‌های ایدئولوژیک و تضادهای هویتی تعریف می‌شود. جنگ‌های نیابتی عامل بسیاری از بحران‌های منطقه‌ای در غرب آسیا بوده و زمینه رویارویی ژئوپلیتیکی بسیاری از کشورها و بازیگران منطقه‌ای با اهداف و سیاست‌های منطقه‌ای ایران را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت. تشدید منازعات امنیتی کشورهای منطقه‌ای با ایران از سوی بازیگرانی همانند عربستان، ترکیه، مصر و امارات عربی متحده شکل گرفته است. هریک از بازیگران یاد شده، دارای رویکردهای ژئوپلیتیکی متعارض و متفاوتی با ایران بوده‌اند.

گروه‌های هویتی نوظهور توانستند ساختار منطقه‌ای را در وضعیت «عدم تعادل» قرار دهند. عدم تعادل ژئوپلیتیکی و ساختاری، منجر به ظهور شرایطی گردید که «دولت‌های شکننده» به‌وجود آمد. هریک از گروه‌های هویتی برای ایفای نقش امنیتی خود در غرب آسیا از سوی قدرت‌های بزرگ و بازیگران منطقه‌ای حمایت می‌شدند. در چنین شرایطی زمینه برای ظهور «جنگ‌های ترکیبی» به‌وجود آمد. سیاست‌گذاری امنیت منطقه ایران برای ایفای نقش در محیط آشوب‌زده بر اساس سازماندهی جنگ‌های ترکیبی حاصل گردید.

ویژگی جنگ‌های ترکیبی آن است که هر بازیگری از حداکثر توان ساختاری و تحرک تاکتیکی خود برای مقابله با تهدیدات در حال ظهور بهره می‌گیرند. جنگ‌های ترکیبی عموماً در شرایطی به‌وجود می‌آید که طیف گسترده‌ای از بازیگران هویتی، فروملی، ملی و فراملی ایفای نقش می‌کنند. به این ترتیب می‌توان نشانه‌هایی را بیان داشت که در سال‌های بعد از جنگ سرد، زمینه برای تنوع بازیگران و الگوی کنش تهدیدکننده علیه امنیت ملی ایران به‌وجود می‌آید.

تنوع بازیگران درگیر در بحران‌های منطقه‌ای و فقدان ساختار امنیتی مؤثر را می‌توان زمینه ساز ظهور و شکل‌گیری جنگ‌های ترکیبی دانست. جنگ‌های ترکیبی با

شکل‌بندی‌های هویتی پیوند می‌یابد. جنگ‌های ترکیبی حاصل بحران‌های ساختاری در محیط منطقه‌ای هستند.

جنگ‌های ترکیبی در فضای بعد از جنگ سرد حاصل نقش‌یابی بازیگران نیابتی خواهد بود. جنگ‌های نیابتی با راهبرد «موازنه فراساحلی» ایالات متحده در محیط منطقه‌ای هماهنگی دارد. «وایر» جنگ‌های منطقه‌ای را ناشی از تغییر موازنه، بی‌ثباتی منطقه‌ای و ظهور نشانه‌های مربوط به امنیت آشوب زده می‌داند.

۱. معمای کنش جمعی در سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای ایران

سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای بر اساس رهیافت «معمای کنش جمعی» در شرایطی حاصل می‌شود که اول، تعداد بازیگران تهدید ساز متنوع و گسترش یابنده باشد. دوم، ساختار و نهادهای داخلی برای کنترل تهدیدات و مدیریت بحران وجود نداشته باشد. سوم، قدرت‌های بزرگ از سازوکارهای مربوط به «عقلانیت راهبردی» برای حل و فصل منازعات استفاده نکنند. چهارم، زمینه برای نقش‌یابی بازیگران گریز از مرکز هویتی، ایدئولوژیک و ناسیونالیستی در محیط منطقه‌ای وجود داشته باشد.

۱-۱. سیاست‌گذاری کنش جمعی در فضای دولت‌های شکننده

شکل‌گیری دولت‌های شکننده زمینه ظهور بحران‌های منطقه‌ای را به وجود می‌آورد. به همین دلیل است که کشورهایی همانند ایران نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهای مربوط به معمای کنش جمعی در سیاست‌گذاری امنیت ملی و منطقه‌ای خود خواهند بود. رابرت کیگان به این موضوع اشاره دارد که هر یک از بحران‌های منطقه‌ای در سال‌های بعد از جنگ سرد تحت تاثیر مفاهیم و موضوعاتی همانند رقابت‌های تاریخ ساز، تعصبات ملی‌گرایانه و جاه‌طلبی رهبرانی قرار می‌گیرد که فاقد قدرت دموکراتیک هستند.

در نگرش رابرت کیگان، دولت‌های شکننده حاصل بحران‌های منطقه‌ای و شرایط بدون ساختار است. در چنین شرایطی بازیگران نقش مسوولانه متناسب با ساختار نظام بین‌الملل ایفا نمی‌کنند. ائتلاف‌سازی و کنش ضدائتلاف را می‌توان در زمره نشانه‌های رفتار بازیگرانی دانست که درصدد ایجاد موازنه و تعادل منطقه‌ای هستند. در شرایط

کاهش نقش مؤلفه های ساختاری، هر بازیگری تلاش می کند تا موقعیت خود را بر اساس چگونگی ائتلاف و همکاری با سایر بازیگران تعریف کند (Kagan, 2007: 2). هرگاه دولت های شکننده در محیط امنیت منطقه ای به وجود آید، امکان ظهور تهدیدات ترکیبی و انباشتی به وجود می آید. تهدیدات ترکیبی را می توان به عنوان نیرو و عامل زمینه ساز «کنش جمعی» دانست که افرادی همانند آستروم و سایمون به آن اشاره دارند.

دولت های شکننده تحت تأثیر بحران های محیط منطقه ای و نیروهای درون ساختاری قرار گرفته و بخشی از موجودیت سیاسی خود را از دست می دهند. در چنین شرایطی دولت مرکزی ناچار است تا از حمایت بازیگران منطقه ای و یا قدرت های بزرگ برای اعاده موقعیت ساختاری خود استفاده کند (Miller, 1981: 16).

۱-۲. سیاست گذاری کنش جمعی در فضای جنگ های نیابتی

جنگ های نیابتی بخشی از سازوکارهای مدیریت بحران های منطقه ای محسوب می شود. در فضای جنگ های نیابتی زمینه برای شکل گیری بازیگرانی به وجود می آید که از انگیزه کنش برای تحقق اهداف مشترک برخوردارند. مؤلفه های هویتی و کنش ضد هویتی را می توان در زمره نشانه های اصلی جنگ های نیابتی عصر موجود دانست. نشانه هایی از جنگ های نیابتی را می توان در ستیزش اسپارت و آتن مشاهده کرد. «توسیدید» در صدد برآمد تا جنگ های نیابتی را براساس دیالوگ ملونی ها و آتنی ها تبیین کند.

ظهور و گسترش جنگ های نیابتی نشانه هایی از دست نشانده گی در رقابت بازیگران در سطوح فروملی، ملی، منطقه ای و بین المللی را به وجود می آورد. جنگ های نیابتی را نمی توان به عنوان موضوع و پدیده ای جدید در روابط و سیاست بین الملل دانست. در عصر جدید، ریچارد نیکسون برای خروج از بحران مربوط به جنگ ویتنام از چنین الگویی در قالب «ویتنامیزه کردن جنگ و امنیت منطقه ای» بهره گرفت. هر یک از فرآیندهای تاریخی یادشده بیانگر نشانه هایی از جنگ های نیابتی است که در بحران غرب آسیا گسترش یافته است.

در جنگ‌های نیابتی، ضرورت‌هایی همانند «مدیریت راهبردی»، «لجستیک» و «تهدیدات نامتقارن» اهمیت تعیین‌کننده‌ای دارد. نقش‌یابی جنگ‌های نیابتی را می‌توان براساس سازماندهی لجستیک برای مقابله در تهدیدات فرسایشی تبیین نمود. بخش قابل توجهی از نبردهای موجود در برنامه‌ریزی امنیت منطقه‌ای ارتباط مستقیم با سازوکارهای نبرد نامتقارن و جنگ کم‌شدت دارد. در چنین شرایطی است که جنگ کم‌شدت در سیاست‌گذاری کنش جمعی از قابلیت لازم برای ترمیم لجستیک برخوردار است.

جنگ‌های نیابتی نه تنها ماهیت نظامی دارد، بلکه مبتنی بر کاربرد موسع قدرت است. قدرت موسع در نگرش باری بوزان در برگیرنده طیف گسترده‌ای از نشانه‌های قدرت فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، ساختاری و راهبردی خواهد بود.

رسانه‌ها، شبکه‌های مجازی و بهره‌گیری از جامعه شبکه‌ای می‌تواند نقش مؤثری در تهییج جنگ‌های نیابتی جدید حتی در چارچوب «انقلاب‌های رنگی» ایفا نماید. تنوع در جنگ نیابتی بیانگر این واقعیت است که نبردها صرفاً برای کشتن سربازان دشمن انجام نمی‌گیرد، بلکه باید آن را در قالب نابود کردن شهامت و اراده دشمن دانست (Hanieh, 2019: 540).

۳-۱. راهبرد همکاری‌های چندجانبه ایران در مقابله با سیاست محور شرارت

ایران در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ با شوک‌های مداخله نظامی امریکا در محیط پیرامونی خود روبه‌رو شد. کنترل محیط پیرامونی در شرایطی حاصل می‌شود که بازیگران از انگیزه لازم برای مقابله در برابر شوک‌های نظامی و تهدیدات احتمالی برخوردار باشد. ایران در فضای سال‌های آغازین قرن ۲۱ دو سازوکار کاملاً متفاوت را می‌توانست در دستور کار قرار دهد. بهره‌گیری هریک از این سازوکارها بر اساس موج‌های ساختاری نظام بین‌الملل و شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای حاصل می‌شد.

در ژانویه ۲۰۰۲ جورج بوش مفهوم مربوط به «محور شرارت» را در ارتباط با ایران به کار گرفت. بیان چنین رویکردی به معنای انگیزه ایالات متحده برای به‌کارگیری

سازوکارهای تهاجمی علیه ایران بوده است. در چنین شرایطی ایران می‌توانست دو راهبرد متفاوت را بر اساس الگوهای مختلف سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای در دستور کار قرار می‌داد. سازوکار اول مربوط به اتخاذ «سیاست انفعالی» در برابر بحران‌های منطقه‌ای بود که تحت تأثیر خلاء قدرت به وجود می‌آمد. سازوکار دوم مربوط به «کنش فعال» بود که در قالب رهیافت «انتخاب عقلایی و بازی همکاری جویانه» در دستور کار برنامه‌ریزان دفاعی و امنیتی ایران قرار گرفت (Ostrom, walker & Gardner, 1992: 411).

ایران از سازوکارهای کنش امنیتی بر اساس مدل انتخاب عقلایی سایمون استفاده کرد. نظریه انتخاب عقلایی سایمون به تنظیم نسبت تعادلی منافع و هزینه‌های هرگونه تصمیم‌گیری در سیاست امنیتی اشاره دارد. نظریه انتخاب عقلایی رابطه بین نقاط قدرت، تهدیدات، حوزه‌های ضعف منطقه‌ای و فرصت‌های هریک از کشورها برای تصمیم‌گیری تبیین و طراحی می‌کند.

بهره‌گیری از سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای مبتنی بر انتخاب عقلایی این ویژگی را دارد که زمینه اتخاذ سیاست‌های همکاری جویانه برای حل و فصل جمعی بحران‌ها را فراهم می‌سازد. سازوکارهای کنش همکاری جویانه برای مقابله با تهدیدات انعکاسی بر اساس الگوی کنش اقدام متقابل و جریمه‌های بیرونی متناسب و متوازن طراحی شده است. همکاری‌های ایران و روسیه در راستای تحقق چنین اهدافی حاصل گردید. ترکیه نیز برای تامین منافع خود چاره‌ای جز الحاق به سازوکارهای کنش تاکتیکی ایران برای حل و فصل مشکلات منطقه‌ای نداشت. در چنین شرایطی بود که ایران نیز از دیپلماسی فعال دفاعی برای کنترل محیط آشوب زده بهره گرفت. «آسترم، واکر و گاردنر با ارجاع به شواهدی حاکی از اینکه ارتباطات می‌تواند مسائل کنش جمعی را حتی در مصاف‌های یک باره، حل کند، مفروض فوق را به چالش گرفتند (اسمیت و لریمر، ۱۳۹۶: ۱۱۵).

۴-۱. راهبرد معمای شوت یک‌ضرب در سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای ایران

سیاست کنش جمعی ایران برای مقابله با تهدیدات مبتنی بر «معمای شوت یک‌ضرب»^۱ بوده است. اجرای چنین سیاستی در محیط امنیت منطقه‌ای غرب آسیا نیازمند بهره‌گیری از نیروها و بازیگران فراملی، فروملی و منطقه‌ای بوده است. همکاری‌های تاکتیکی ایران و ترکیه، ائتلاف تاکتیکی ایران و روسیه به موازات مشارکت راهبردی ایران و جبهه مقاومت انجام گرفت. ایران به این موضوع واقف بود که تهدیدات ایالات متحده علیه ایران در حال گسترش است. برای مقابله و محدودسازی چنین تهدیداتی به جای اتخاذ سیاست کاهش بحران از سازوکارهای مدیریت بحران و تصاعد بحران بهره گرفت.

ایران قاعده بازی امنیتی را با تغییر روبه رو ساخت. تغییر در قاعده بازی می‌بایست منجر به شکل‌گیری موازنه جدیدی در محیط منطقه‌ای شود. در چنین شرایطی بود که ارتباطات فراگیر ایران در حوزه دیپلماسی دفاعی زمینه شکل‌گیری قواعد نهادی جدید را به وجود آورد. قواعد نهادی مبتنی بر کنش همکاری جویانه در «منطقه عملیاتی»^۲ بوده است. کنترل منطقه عملیاتی نیازمند نقش یابی تعداد بیشتری از مشارکت‌کنندگان و بهره‌گیری از اطلاعاتی بود که هزینه و فایده شکل خاصی از عملیات و اقدامات چندجانبه را در محیط عملیاتی و در الگوی کنش چندجانبه بازیگران امکان‌پذیر می‌سازد (Ostrom, 2007: 28).

کنش چندجانبه ایران در برنامه‌ریزی چندجانبه امنیت منطقه‌ای از این جهت اهمیت دارد که توانست ائتلاف‌های جدیدی را در دوران بحران به وجود آورد. اگر چنین ائتلاف‌هایی شکل نمی‌گرفت و ایران از آمادگی کنش متقابل چندجانبه برخوردار نبود، طبیعی است که زمینه برای اعمال تهدیدات بیشتر و فراگیرتری علیه ایران به وجود می‌آمد. ناحیه کنش عملیاتی ایران در حوزه غرب آسیا و مناطقی سازماندهی شد که با نشانه‌هایی از آشوب امنیتی، مداخله بازیگران جنگ نیابتی و نقش‌یابی بحران‌ساز قدرت‌های بزرگ همانند ایالات متحده شکل گرفته بود. کنش جمعی ایران ماهیت مستقیم، سازمان‌یافته و برنامه‌ریزی شده داشته که در واکنش به تهدیدات و الگوی رفتار تهاجمی بازیگران محافظه‌کار منطقه‌ای شکل گرفته بود.

1. One Shot dilemma
2. action area

۲. محیط آشوب‌زده و سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای ایران

شکل‌بندی‌های قدرت و امنیت منطقه‌ای عموماً ماهیت ساختاری دارد. کاتوری و اشپیگل در دوران جنگ سرد، «سیستم‌های تابع منطقه‌ای» را تبیین نمودند. محور اصلی کنش بازیگران در سیستم‌های تابع منطقه‌ای را نقش‌یابی بازیگران مرکزی در نظام منطقه‌ای، الگوی مشارکت همکاری‌جویانه یا رقابتی بازیگران پیرامونی و در نهایت مدیریت ساختاری بازیگران مداخله‌گر تشکیل می‌دهد. چنین الگویی به گونه تدریجی نقش و جایگاه خود را در امنیت‌سازی منطقه‌ای از دست داده است (Cannon, 2019: 515).

مفهوم سیاست، امنیت و قدرت در منطقه آشوب‌زده توسط جیمز روزنا تبیین شد. روزنا به این موضوع اشاره دارد که تغییرات ساختاری در نظام دوقطبی منجر به گذار مسالمت‌آمیز نخواهد شد. روزنا همچنین به این موضوع اشاره دارد که در سال‌های بعد از جنگ سرد ساختار امنیت منطقه‌ای ماهیت آشوب‌زده پیدا می‌کند. بنابراین کشورها ناچار خواهند بود تا از سازوکارهای کنش دوران گذار استفاده کنند. کنش دوران گذار مبتنی بر ائتلاف‌های منطقه‌ای و ضدائتلاف‌هایی است که معمای کنش جمعی را شکل می‌دهد (روزنا، ۱۳۸۴: ۱۳).

امنیت منطقه‌ای ایران در ساختار دوقطبی مبتنی بر «سیاست دوستونی» شکل گرفت. سیاست دوستونی به «دکترین نیکسون» معروف بوده و سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای ایران براساس ائتلاف با قدرت‌های بزرگ و همکاری تاکتیکی با عربستان سازماندهی می‌شد. شکل‌گیری انقلاب اسلامی را می‌توان پایان ائتلاف‌های منطقه‌ای سازمان‌یافته و ساختاری شده دانست. پایان جنگ سرد به منزله افول شکل‌بندی‌های نهادینه‌شده در امنیت منطقه‌ای تلقی گردیده و منجر به ظهور سیاست آشوب‌زده در محیط منطقه‌ای ایران شد.

ساختار دوقطبی هرگونه سازماندهی امنیت منطقه‌ای را براساس «عقلانیت راهبردی» شکل می‌داد. طبعاً در سال‌های ۹۱-۱۹۴۵ زمینه برای مشارکت همراه با رقابت قدرت‌های بزرگ در تحولات امنیت منطقه‌ای وجود داشت. در ساختار دوقطبی،

بازیگران اصلی نظام بین‌الملل و قدرت‌های بزرگ تمایلی به رویارویی نظامی برای حل و فصل چالش‌های امنیتی نشان نمی‌دادند. در چنین فرایندی بود که فروپاشی اتحاد شوروی به گونه مرحله‌ای انجام گرفته و ساختار دوقطبی بدون منازعه نظامی کارکرد خود را از دست داد.

امنیت آشوب‌زده از سوی نظریه‌پردازان مختلفی همانند لوکاس، کوهن، روزنا، برژینسکی و هانتینگتون تبیین شده است. هر یک از نظریه‌پردازان یادشده براساس رهیافت خاصی به تبیین امنیت منطقه‌ای غرب آسیا پرداخته‌اند. هر یک از نظریه‌پردازان تلاش داشتند تا زمینه لازم برای تبیین نشانه‌های امنیت آشوب‌زده را ارائه دهند. طبیعی است که کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ براساس چنین رهیافت‌هایی، سازوکارهای امنیت‌سازی منطقه‌ای خود را شکل می‌دهند. نگرش ایران عمدتاً براساس رویکرد ساختاری و هویتی در روند امنیت‌سازی منطقه‌ای شکل گرفته است.

۱-۲. امنیت آشوب‌زده در رهیافت ساختاری

جان لوکاس و زیگینو برژینسکی در زمره نظریه‌پردازانی محسوب می‌شوند که دنیای پس از جنگ سرد را دنیای آشوبناک می‌دانند. هر یک از نظریه‌پردازان یادشده تلاش دارند تا شکل جدیدی از معادله قدرت و امنیت را براساس شاخص‌های ساختاری تبیین نمایند. لوکاس به نهادهای ساختاری توجه داشته و نهادهای بعد از جنگ سرد را ناکارآمد می‌داند. در حالی که برژینسکی قواعد بازی در دوران جنگ سرد را چالش‌ساز دانسته و بازیگران را به‌عنوان نیروی گریز از مرکزی تحلیل می‌کند که تمایلی به پذیرش قواعد ساختاری نشان نمی‌دهند.

جان لوکاس درصدد برآمد تا مسئله مربوط به امنیت‌سازی منطقه‌ای را براساس تغییرات ساختاری بعد از جنگ سرد تبیین کند. لوکاس مفهوم امنیت آشوب‌زده را براساس فرآیندهای تحول ساختاری بعد از جنگ سرد تبیین نمود. جان لوکاس به این موضوع اشاره داشت که ساختار نظام دوقطبی با عقلانیت راهبردی مدرنیته پیوند داشته و گذار از چنین ساختاری به مفهوم ظهور عصر جدیدی محسوب می‌شود که تأثیر خود

را بر زندگی اجتماعی، الگوی کنش میان‌فردی و سازوکارهای امنیت منطقه‌ای به جا می‌گذارد (Lukacs, 1993: 62).

برژینسکی به این موضوع اشاره دارد که نیروهای اجتماعی، سیاسی و هویتی جدیدی ظهور یافته‌اند که برای اعاده موقعیت خود درصدد تعریف مجدد قدرت، امنیت و ژئوپلیتیک هستند. یکی از نیروی آشوب‌ساز آن برپاخواستن اشکال متنوعی از قوم‌گرایی و ملی‌گرایی در اقصا نقاط جهان است که منجر به طیف وسیعی از خشونت‌ها و نابسامانی‌ها شده‌اند. احتمالاً مهم‌ترین و تأثیرگذارترین کسی که با گذر از رویکردهای دوران جنگ سردی بر نقش محوری متغیرهای فرهنگی و هویتی در شکل‌گیری ستیزه‌ها و منازعات سیاسی در دوران پسا جنگ سرد تأکید کرد (برژینسکی، ۱۳۷۲: ۴۸).

تحلیل برژینسکی از تحولات منطقه‌ای غرب آسیا براساس ستیزش‌های ساختاری و رفتاری تبیین می‌شود. برژینسکی به این موضوع اشاره دارد که بازیگران، قواعد کنش ساختاری را رعایت نمی‌کنند. هر یک از بازیگران تلاش می‌کنند تا موقعیت خود را برای بهینه‌سازی جایگاه منطقه‌ای و ساختاری از طریق سازوکارهایی همانند تولید قدرت، همکاری با بازیگران قدرت‌ساز و مقاومت در برابر مراجع قدرت ارتقا دهند. گذار از دوران جنگ سرد در نگرش برژینسکی بدون بحران‌های منطقه‌ای همانند ستیزش‌های هویتی در سوریه حاصل نمی‌شود. برژینسکی جنگ داخلی سوریه را انعکاس هویت‌های نهفته‌ای می‌داند که قدرت خود را از طریق ائتلاف‌های جهانی و منطقه‌ای بازتولید کرده‌اند (Brzinski, 2016: 14).

هویت را می‌توان به‌عنوان یکی از عناصر بنیادین امنیت آشوب‌زده دانست. کنش هویتی در سال‌های بعد از جنگ سرد به این دلیل افزایش یافت که الگوی کنش بسیاری از بازیگران براساس قالب‌های فرهنگی، ایدئولوژیک و نشانه‌های معنایی شکل گرفته است. در چنین شرایط و فضایی، رهیافت‌های رئالیستی امنیت به میزان قابل توجهی کارکرد خود را از دست داده است. بازیگران جدیدی در حوزه‌های منطقه‌ای ایفای نقش می‌کنند که کنش خود را براساس تفاوت‌های تاریخی و تضادهای هویتی تعریف می‌کنند. برژینسکی به این موضوع اشاره دارد که شکل‌بندی‌های سیاست بین‌الملل در

فضای گذار ساختاری از کنترل‌پذیری لازم برخوردار نخواهد بود (برژینسکی، ۱۳۷۲: ۴۵).

۲-۲. امنیت آشوب‌زده در رهیافت هویتی

مانوئل کاستلز نظریه «قدرت هویت» را براساس جامعه شبکه‌ای و اقتصاد اطلاعاتی تبیین می‌کند. کاستلز به این موضوع اشاره دارد که قدرت در سال‌های بعد از جنگ سرد از حوزه سخت‌افزاری به عرصه‌های نرم‌افزاری و شبکه‌ای منتقل شده است.

هر بازیگری که بتواند شبکه قدرت و اطلاعات را تولید کند، قادر خواهد بود تا موقعیت خود را در عمق ساختاری سایر بازیگران تثبیت نماید. در نگرش کاستلز قدرت بخشی از توان تکنولوژیک بازیگرانی است که می‌توانند هویت را بازتولید نمایند.

کاستلز بر نقش‌یابی نیروهای هویتی در قالب جامعه شبکه‌ای تأکید دارد. جامعه‌ای که از قابلیت تکنولوژی مؤثری برای پیوند گروه‌های اجتماعی برخوردار بوده و می‌تواند موج جدیدی از تضادهای سیاسی و اجتماعی را به وجود آورد. هویت‌های متعارض در عصر جدید جایگزین منافع ملی بازیگران در قالب و استقلال‌یافته شده است. هر یک از بازیگران هویتی از سازوکارهای تعارض، مقابله و مقاومت برای رویارویی با «دیگری» بهره می‌گیرد. کاستلز هرگونه هویت‌جویی را ناشی از بحران هویت و تلاش برای پاسخ به آن می‌داند.

بحران هویت نیز ناشی از فرایند آشوب‌زای جهان در حال گذار خواهد بود. در نگرش هویتی و فرامردن کاستلز، انسان‌ها تمایل دارند تا معنای حیات خود را از طریق پیوستن به هویت‌های گروهی در تخاصم با گروه‌های دیگر تعریف کنند. کاستلز در صدد بود تا نشان دهد که نیروهای اجتماعی می‌توانند نقش مؤثری در سیاست قدرت ایفا نمایند. نیروهایی که تحت‌تاثیر قابلیت‌های تکنولوژیک قرار گرفته و مطالبات فراگیرتری برای نقش‌یابی در سیاست جهانی پیدا کرده‌اند (کاستلز، ۱۳۸۰: ۶۴).

۲-۳. امنیت آشوب‌زده در رهیافت فرهنگی و ایدئولوژیک

اگرچه بحران‌های هویتی در تمامی حوزه‌های جغرافیایی گسترش یافته، اما چنین روند و نشانه‌هایی در خاورمیانه از انعکاس و گسترش بیشتری برخوردار شده است. بنیادگرایی در خاورمیانه را می‌توان پادگفتمان اندیشه‌های محور مقاومت دانست که تاکنون بر روندهای موازنه قدرت تأثیر به جا گذاشته است. بخش قابل توجهی از رویارویی گروه‌های اسلامی در خاورمیانه را می‌توان به‌عنوان انعکاس هنجارهای متعارض و رقیب هویتی دانست. هانتینگتون چنین فرآیندی را به‌مثابه «مرزهای خونین جهان اسلام» دانسته و هویت‌گرایی را در قالب نظریه برخورد تمدن‌ها تبیین می‌کند (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۳۴۵).

هانتینگتون موضوع مربوط به گسل‌های سیاسی و هویتی را برجسته نموده و آن را عامل اصلی تضادهای جدید بازیگران در نظام جهانی می‌داند. در نگرش هانتینگتون، بسیاری از تفاوت‌های فرهنگی تبدیل به تضادهای هویتی می‌شود و در نتیجه هر بازیگر تلاش می‌کند تا موقعیت خود را از طریق سازوکارهای قدرت و جنگ‌های نیابتی پیگیری کند. هانتینگتون تلاش داشت تا مسیر تاریخ را براساس تضادهای هویتی تاریخی تبیین نماید که در گذشته وجود داشته و در دوران جدید بازتولید شده است (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۴۳).

۲-۴. امنیت آشوب‌زده در رهیافت ژئوپلیتیکی

سائول کوهن درصدد برآمد تا ژئوپلیتیک نظام جهانی را در ارتباط با شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای تبیین کند. در نگرش کوهن، غرب آسیا براساس نشانه‌هایی از «کمربند شکننده» قرار دارد. مفهوم کمربند شکننده در اندیشه کوهن را می‌توان براساس تضادهای فرهنگی، اجتماعی، ژئوپلیتیکی، هویتی و منازعات منطقه‌ای تبیین کرد. کوهن غرب آسیا را در زمره مناطقی می‌داند که در سال‌های بعد از جنگ سرد دچار بحران امنیتی شده و در نتیجه سازوکارهای امنیت‌ساز آن از طریق الگوهای همانند کنش جمعی، ائتلاف‌سازی و مشارکت چندجانبه حاصل می‌شود (کوهن، ۱۳۸۷: ۴۵۳).

۲-۵. امنیت آشوب‌زده در رهیافت تکنولوژیک

روزنا اولین نظریه‌پردازی بود که «سیاست و امنیت» در «محیط آشوب‌زده» را بررسی کرد. روزنا بر این امر واقف بود که نظام بین‌الملل بدون ساختار سازمان‌یافته، نشانه‌هایی از بحران را منعکس می‌سازد. در نگرش روزنا، بازیگران بدون ساختار و نهادهای سازمان‌یافته قادر نخواهند بود تا موقعیت خود را بازسازی نمایند. شکل‌بندی‌های نظام بین‌الملل صرفاً در شرایطی از اهمیت و مطلوبیت راهبردی برخوردارند که بتوانند زیرساخت‌های لازم برای ثبات سیاسی از طریق تنظیم قواعد بازی را فراهم آورند.

جیمز روزنا مفهوم سیاست در جهان آشوب‌زده را به این دلیل مورد استفاده قرار داد که در سال‌های بعد از جنگ سرد زمینه برای ظهور نشانه‌هایی از هویت، چالش‌های امنیتی و بحران‌های ساختاری را در نظام جهانی جستجو می‌کند. روزنا علت اصلی بسیاری از تغییرات شکل‌گرفته را براساس تحولات تکنولوژیک و موج سوم انقلاب صنعتی تبیین می‌کند. تکنولوژی ارتباطی و اطلاعاتی عامل اصلی بحران‌های منطقه‌ای و الگوی کنش فراساختاری بازیگران در نگرش روزنا محسوب می‌شود. در چنین شرایطی است که نشانه‌هایی از سیاست و امنیت در جهان آشوب‌زده وجود دارد (روزنا، ۱۳۸۴: ۱۸).

۲-۶. امنیت آشوب‌زده در نگرش ایمانی و آرمانی

برنارد لوئیس شکل دیگری از امنیت و سیاست آشوب‌زده را در خاورمیانه تبیین می‌کند. لوئیس تلاش دارد تا قدرت ایمان را برجسته سازد. هر یک از کشورهای معارض در محیط امنیتی منطقه‌ای در سال‌های بعد از جنگ سرد سیاست هویت و قدرت خود را براساس ایمان تعریف کردند. بحران‌های هویتی تحت‌تأثیر آموزه‌های مذهبی و تاریخی شکل می‌گیرد. هر گروه مذهبی دارای الگوهای رفتاری و باورهای متمایز شده‌ای از دیگری است. چالش‌های هویتی به موازات مولفه‌های ساختاری و قطبیت می‌تواند چاشنی تحولات سیاسی، منطقه‌ای و بین‌المللی گردیده و زمینه بحران‌های فزاینده را به وجود آورد (Cannon, 2019: 510).

رویکرد برنارد لوئیس می‌تواند بخشی از واقعیت‌های تعارض در امنیت منطقه‌ای تلقی شود. کاستلز بنیادگرایی دینی را اصلی‌ترین نشانه «هویت مقاومت» می‌داند. هویت‌های دیگری همانند: «هویت مشروعیت‌بخش» و «هویت برنامه‌دار» وجود دارد که می‌تواند بر روندهای بحران، امنیت و تعارض منطقه‌ای کشورهای رقیب تأثیرگذار باشد. در چنین فرآیندی، هویت مقاومت به مثابه واکنشی به فرآیندهای جهانی شدن، مداخله خارجی و در معرض خطر قرار گرفتن هویت‌های سنتی تلقی می‌شود.

در نگرش برنارد لوئیس، سیاست هویت عامل اصلی جدال‌های امنیتی و پایان‌ناپذیر خاورمیانه محسوب می‌شود. بنابراین هر یک از بازیگران تلاش دارند تا موقعیت خود را از طریق سازوکارهای رقابت و تعارض تعریف کنند. شکل‌بندی‌های رقابتی تأثیر خود را در الگوی کنش ائتلاف‌ساز به جا می‌گذارد. در نگرش لوئیس، هرگونه ائتلاف می‌بایست براساس نقش‌یابی جهان غرب تعریف شود. شرایطی که چالش‌های هویتی، ساختاری و قطبیت با یکدیگر پیوند یابد، طبیعی به نظر می‌رسد که پایان دادن به تعارض و دستیابی به هماهنگی نسبی کار دشواری خواهد بود. لوئیس به این موضوع اشاره دارد که خاورمیانه یکی از آخرین مناطقی است که نبرد سنت و تجدد به‌عنوان بنیادی‌ترین شکاف فعال در آن برجای مانده و بستر اصلی‌ترین ستیزه‌های اجتماعی و سیاسی در آن حفظ شده است (لوئیس، ۱۳۸۴: ۱۲۵).

۳. سازوکارهای دولت قوی و معمای کنش جمعی در سیاست‌گذاری امنیتی ایران

سیاست امنیت منطقه‌ای ایران در شرایطی می‌تواند منجر به سازوکارهای ائتلاف‌ساز شود که اول از قابلیت ساختاری و ابزاری برخوردار باشد، دوم بتواند زمینه همکاری با قدرت‌های بزرگ را به وجود آورد.

ایران همچنین برای ایفای نقش دولت قوی می‌بایست از سازوکارهای مدیریت بحران برای همکاری‌های تاکتیکی و مرحله‌ای با کشورهای منطقه‌ای استفاده کند. بهره‌گیری از سیاست قدرت در شرایطی سازنده خواهد بود که منجر به تغییر در الگوی رفتاری بازیگران گردیده و زمینه انعطاف‌پذیری منطقه‌ای را به وجود آورد.

بخش قابل توجهی از بازیگران منطقه‌ای با چالش‌های امنیتی روبه‌رو هستند. تجربه عراق، مصر و سوریه نشان داد که سه قدرت بزرگ جهان عرب با چالش‌های امنیتی روبه‌رو شده و در این شرایط نتوانستند امنیت خود را براساس سازوکارهای اجتماعی و ساختاری تامین کنند. هر یک از سه کشور یاد شده با نشانه‌هایی از دولت‌های شکننده روبه‌رو شدند. دولت‌های شکننده عموماً در «جوامع چندپارچه» شکل می‌گیرند. بحران‌های امنیت منطقه‌ای غرب آسیا، امکان‌پذیری دولت‌های شکننده را تشدید می‌کند. کشورهایی همانند افغانستان، عراق و سوریه در سال‌های قرن ۲۱ به دلیل «دولت‌های شکننده» با چالش‌های امنیتی فزاینده‌ای روبه‌رو شده‌اند. جامعه‌پذیری سیاسی مربوط به محیط‌هایی است که زمینه‌های اجتماعی برای کنترل شکاف‌های محیطی وجود دارد. دولت‌های شکننده عموماً با نشانه‌هایی از نفوذپذیری برخوردارند. قدرت‌های بزرگ به دلیل سازوکارهای کنترل سیاست جهان از درون توانستند بر موج‌های رقابت بازیگران منطقه‌ای تأثیر به جا گذاشته و زمینه رویارویی بازیگران رقیب و دولت‌های شکننده را به وجود آوردند. بحران‌های منطقه‌ای و امنیت آشوب‌زده را می‌توان عامل اصلی دولت ورشکسته و تجزیه‌شده دانست (Messner and Haken, 2015: 118).

۱-۳. سازماندهی دولت قوی در سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای ایران

هرگونه سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهای حقوقی، نهادی، ابزاری و تحرک ژئوپلیتیکی است. در شرایطی که ایالات متحده از الگوی تخریب سازنده در برخورد با کشورهایی همانند عراق، سوریه و مصر بهره گرفته، طبیعی است که بهترین الگو در شرایط بحران‌های فزاینده را می‌توان به کارگیری سازوکارهای مربوط به دولت قوی دانست. دولت قوی از قابلیت‌هایی برخوردار است که به موجب آن قادر خواهد بود تا زمینه‌های نفوذ ناپذیری در حوزه حاکمیت ملی را حفظ نماید (Hanieh, 2019: 542).

شکاف‌های اجتماعی و تضادهای هویتی از این جهت با واقعیت‌های دولت مدرن تعارض دارد که تحت تأثیر تضادهای نهفته و گسترش‌یابنده در زمان محدود قرار می‌گیرند. مهم‌ترین مسئله دولت‌ها را می‌توان بهره‌گیری از قدرت تاکتیکی برای کنترل

محیط سیاسی دانست. بحران‌های هویتی منجر به افزایش تضادهای امنیتی کشورهای خاورمیانه شده است. ظهور دولت شکننده، رهیافت‌های مختلفی را در مورد روند و نتایج دولت‌سازی به‌وجود آورده است. کاستلز در نگرش هویتی خود به عوامل ناکامی دولت ملی اشاره می‌کند (کاستلز، ۱۳۸۰: ۴۶).

شاخص‌های دولت قوی را می‌توان در ارتباط با موضوعاتی از جمله انسجام اجتماعی مورد توجه قرار داد. انسجام اجتماعی می‌تواند زیرساخت‌های قدرت منطقه‌ای کشورها را فراهم آورد. نقش‌یابی ایران در قالب «دولت قوی» در شرایطی حاصل می‌شود که بتواند نقش موازنه‌دهنده در فضای بحران‌ها ایفا نماید. کشوری که از قابلیت لازم برای موازنه‌گرایی برخوردار نباشد، طبعا قادر نخواهد بود تا از بحران‌های تصاعدیابنده عبور کند. عربستان در سال‌های ۱۹-۲۰۱۲ نقش بازیگر حامی گروه‌های آشوب‌ساز را عهده‌دار بوده است.

گروه‌های آشوب‌ساز عموماً نقش چالشی برای بازیگران منطقه‌ای ایفا می‌کنند. لوکاس ویژگی‌های عصر جدید را در قالب بحران‌های نوظهور تحلیل می‌کند. لوکاس تلاش داشت تا نشان دهد که عصر مدرن به این دلیل پایان یافته که نیروهای اجتماعی و هویتی جدید می‌توانند در سال‌های بعد از جنگ سرد بر معادله قدرت سیاست و امنیت در محیط منطقه‌ای تاثیرگذار باشند. چنین فرآیندی، چالش‌های امنیتی بیشتری برای بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ ایجاد می‌کند (Lukacs, 1993: 84).

پیوند مؤلفه‌های هویتی و تکنولوژیک را می‌توان در زمره عواملی در نگرش کاستلز دانست که زمینه‌های ظهور و نقش‌آفرینی هویت‌های متعارض را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. در چنین شرایطی زمینه برای بازتولید نیروهای هویتی، قومیتی و گروه‌هایی با الگوی کنش بنیادگرایانه اجتناب‌ناپذیر می‌شود. هویتی شدن منازعات و برآمدن نیروهای هویت بنیاد؛ اعم از نیروهای قومی و محلی، طبقاتی و نیروهای بنیادگرا در خاورمیانه در سال‌های گذشته اثر مشخص و نیرومندی در تضعیف هرچه بیشتر ساختار دولت-ملت و درافتادن بسیاری از کشورهای جهان اسلام از وضعیت دولت ضعیف به وضعیت دولت شکست خورده داشته است. چنین رویکردی بیانگر آن است که در سال‌های بعد از

جنگ سرد، نشانه‌هایی از ستیزش در محیط پیرامونی و امنیت منطقه‌ای گسترش یافته است (Moynihan, 1993: 74).

۲-۳. ائتلاف‌های منطقه‌ای و کنش جمعی در سیاست امنیتی ایران

روند تحولات منطقه‌ای خاورمیانه بیانگر این واقعیت است که جنگ‌های نیابتی با نشانه‌هایی از «خشونت‌های تروریستی» پیوند یافته است. گروه‌هایی همانند «داعش»، «النصره» و «القاعده» به‌عنوان نمادهای تهدید نامتقارن برای کارگزاران راهبردی، نظامی و دفاعی ایران محسوب می‌شوند. هریک از این نیروها در آینده در وضعیت تکثیر قرار می‌گیرند. تغییر در شکل‌بندی نیروهای فرقه‌گرا تأثیری در ماهیت تروریسم در شکل‌گیری تهدیدات آینده ایجاد نمی‌کند. بخش قابل‌توجهی از گروه‌های تروریستی سال‌های بعد از جنگ سرد توسط سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای غربی برای کنترل و موازنه قدرت بازیگران شکل گرفته است. جنگ‌های جدید عمدتاً ماهیت هویتی و مذهبی دارد (کولی، ۱۳۸۷: ۷۵).

گسترش منازعات منطقه‌ای به موازات ستیزش‌های هویتی، زمینه تصاعد بحران و ظهور تضادهای ژئوپلیتیکی را در امنیت منطقه‌ای اجتناب‌ناپذیر ساخته است. در این فرآیند، ایران از انگیزه بیشتری برای همکاری راهبردی با روسیه در جهت مقابله با گروه‌های تروریستی تکفیری برخوردار گردیده است. به همان‌گونه‌ای که میزان تمایل عربستان به همکاری با اسرائیل و بازیگران جهان غرب افزایش یافته است. تحلیلگرانی همانند «مناشری» به این موضوع اشاره دارند که علت اصلی بحران‌های جدید و ائتلاف ایجاد شده بین اسرائیل و جهان عرب ناشی از هراس آنان از انقلاب اسلامی و موج‌های تغییریابنده محیط منطقه‌ای بوده است (Menashri, 2001: 65).

هرگونه ائتلاف‌سازی ایران در محیط منطقه‌ای نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهای هویتی به موازات کنش نامتقارن در حوزه تاکتیکی خواهد بود. نشانه‌های کنش نامتقارن را می‌توان در افغانستان، عراق، سوریه و لبنان مشاهده کرد. چنین منازعاتی را می‌توان به‌عنوان بخشی از سازوکارهای مربوط به رقابت بازیگران منطقه‌ای، گروه‌های هویتی و قدرت‌های بزرگ در سال‌های بعد از جنگ سرد دانست. چنین فرآیندی نشان می‌دهد که

جنگ و صلح تابعی از توازن و همپایگی قدرت است. در عصر آینده زمینه برای گسترش تهدیدات نامتقارن در فضای داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی به وجود می‌آید. ضرورت‌های امنیت‌سازی منطقه‌ای ایران ایجاب می‌کند که از سازوکارهای «عدم تقارن» استفاده کند. هرگونه عدم تقارن می‌تواند زمینه لازم برای بازتولید مزیت نسبی را فراهم آورد. در شرایطی که ایران با نشانه‌هایی از تحریم اقتصادی و نظامی روبه‌رو شده است. طبیعی است که عدم تقارن بیشترین مطلوبیت را ایجاد خواهد کرد. اگر جنگ و صلح، تابعی از موضوعاتی همانند «توازن و همپایگی قدرت» باشد، در آن شرایط عدم تقارن منجر به افزایش مطلوبیت ایران در حوزه سیاست منطقه‌ای خواهد شد. نقش منطقه‌ای ایران در کشورهای عراق، سوریه، افغانستان و یمن براساس نشانه‌هایی از عدم تقارن معنا می‌یابد (Abrams, 2019: 15)

کشورهای جهان غرب برای محدودسازی قدرت ایران از سازوکارهایی همانند «تهدیدات نامتقارن» و «جنگ نیابتی» بهره گرفته‌اند. الگوی کنش عربستان برای محدودسازی قدرت ایران براساس پادگفتمان‌های آرمانی، ستیزش‌های اعتقادی، جنگ‌های فرقه‌ای، تحرک سریع، کنش نامتقارن و منازعه کم‌شدت سازماندهی گردید. چنین فرآیندی مخاطرات امنیتی زیادی برای ایران و کشورهای منطقه به وجود آورده است. مقابله با داعش براساس چنین ضرورتی حاصل می‌شود.

نظام موازنه منطقه‌ای مبتنی بر تعادل قدرت و کنش‌گری بازیگرانی است که در صدد دستیابی به قدرت مازاد یا جایگاه برتر در فضای منطقه‌ای می‌باشند. کشورهایی که از الگوی تضاد مستقیم بهره می‌گیرند، دیر یا زود در شرایط رویارویی قرار می‌گیرند. مگر اینکه با تهدید مشترکی روبه‌رو گردیده و یا به تولید قدرت برای ایجاد توازن مبادرت نمایند. کشورهایی که در صدد هم‌مونی منطقه‌ای یا بین‌المللی هستند، عموماً با چنین مخاطراتی روبه‌رو می‌شوند. شکل‌گیری آنارشی تصاعدی‌بانه را می‌توان در نشانه‌های آشوب سیاست بین‌الملل مورد توجه قرار داد (Kaplan, 2000: 48).

بر هم خوردن نشانه‌های موازنه قدرت را می‌توان به‌عنوان زیربنای «کنش نامتقارن» بازیگران محسوب می‌شود. هرگاه نشانه‌های محیط منطقه‌ای و چگونگی نقش‌یابی قدرت‌های بزرگ تغییر یابد، جلوه‌هایی از کنش نامتقارن اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. آنچه

که در قالب «تقارن نامتقارن» برای مقابله با تهدیدات منطقه‌ای مطرح می‌شود را می‌توان به‌عنوان بخشی از واقعیت‌های محیط راهبردی دانست که زمینه نقش‌یابی غیرقابل پیش‌بینی بازیگران را امکان‌پذیر می‌سازد.

نتیجه‌گیری

هرگاه سیاست بین‌الملل در فضای آشوب‌زده قرار گیرد، نشانه‌هایی از بحران را تجربه خواهد کرد. بحران و امنیت تحت تأثیر الگوی کنش بازیگرانی قرار می‌گیرد که تمایلی به ایفای نقش ساختاری ندارند. محیط امنیتی در فضای آشوب‌زده، نشانه‌هایی از «عدم اطمینان»، «ابهام»، «غافلگیری» و «ستیزش‌های پایان‌ناپذیر» را منعکس می‌سازد. هرگونه تصمیم‌گیری راهبردی در فضای عدم اطمینان نیازمند توجه به روندهایی است که منجر به حفظ تعادل و موازنه منطقه‌ای می‌شود.

هرگاه محیط امنیتی ماهیت آشوب‌زده پیدا کند، زمینه برای شکل‌گیری موازنه تهدید به وجود می‌آید. موازنه تهدید به معنای ائتلاف‌های تاکتیکی و مرحله‌ای است. به همان‌گونه‌ای که اسرائیل، ترکیه و عربستان در فضای سیاست آشوب‌زده در جهت مقابله با ایران و حمایت از داعش ایفای نقش کردند، ایران نیز درصدد برآمد تا شکل جدیدی از ائتلاف را در سیاست‌گذاری راهبردی خود تنظیم نماید. ائتلاف‌سازی مبتنی بر نشانه‌هایی از همکاری، تعارض، مشارکت و رویارویی خواهد بود. هانتینگتون در مطالعات خود به این موضوع اشاره داشت که جهان اسلام در سال‌های بعد از جنگ سرد با تضادهای هویتی و ژئوپلیتیکی روبه‌رو خواهد شد. هانتینگتون مفهوم مرزهای خونین جهان اسلام را به‌کار گرفت.

سیاست و امنیت در محیط آشوب‌زده دارای ویژگی‌های دومینووار است. در شرایط بحران، امکان کنترل منازعه از طریق سازوکارهای موازنه قدرت وجود دارد. درحالی‌که آشوب نشانه‌هایی از فضای کنش نامتوازن و نامتقارن را به وجود می‌آورد. ایران و روسیه برای حمایت از دولت سوریه در برابر داعش و نیروهای بحران‌ساز از «سیاست درهای باز تسلیحاتی» استفاده کردند. اگرچه نگرش راهبردی روسیه برای موازنه‌گرایی منطقه‌ای، سیاست این کشور را به اسرائیل و جهان غرب نزدیک‌تر ساخت.

هرگونه سازوکار موازنه تهدید، مرزهای ژئوپلیتیکی را دگرگون می‌سازد. بسیاری از تحلیلگران اسرائیل محور در حوزه امنیت منطقه‌ای، مرزهای ژئوپلیتیکی ایران را مرزهای تهدید می‌نامند. افزایش نقش منطقه‌ای ایران منجر به همجواری با حوزه کنش و منافع قدرت‌های بزرگ متعارض و کشورهای منطقه‌ای تهدید کننده می‌شود. چنین فرآیندی، منجر به ارتقاء قابلیت ژئوپلیتیکی ایران در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی گردیده است. هر تحول منطقه‌ای و بین‌المللی می‌تواند آثار و پیامدهای خود را بر ساختار و فرایندهای امنیتی ایران به جا گذارد.

حمایت‌های ایران از دولت سوریه را می‌توان تابعی از ضرورت‌های ایدئولوژیک، ژئوپلیتیکی و راهبردی دانست. سوریه نزدیک‌ترین متحد تهران در منطقه و دروازه اتصال ایران به نمایندگانش در حماس و حزب‌الله است. در مجموع سیاست‌های داخلی سوریه تحت تأثیر سیاست‌های منطقه‌ای خواهد بود و بر این مبنا سرنوشت نظام سیاسی سوریه نزدیک به سرنوشت لبنان و عراق خواهد بود. هرگونه جابه‌جایی قدرت در سوریه، بر معادله امنیت منطقه‌ای اثر به‌جا می‌گذارد. امنیت منطقه‌ای را می‌توان به‌عنوان نمادی از معادله قدرت و رقابت بازیگران در محیط منطقه‌ای دانست. چنین بازیگرانی تلاش دارند تا موازنه جدیدی را علیه راهبرد منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران ایجاد نمایند.

منابع

- اسمیت، کوین و کریستوفر لریمر (۱۳۹۶)، **درآمدی نظری بر سیاست عمومی**، ترجمه بهزاد عطارزاده، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- برژینسکی، زیگنیو (۱۳۷۲)، **خارج از کنترل: اغتشاش جهانی در طلیعه قرن بیست و یکم**، ترجمه عبدالرحمن نوه ابراهیم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- روزنا، جیمز (۱۳۸۴)، **آشوب در سیاست جهان**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: روزنه.
- کولی، جان (۱۳۸۷)، **سیا و جهاد: جنگ‌های نامقدس**، ترجمه مجتبی نجفی و مهرگان نظامی زاده، تهران: انتشارات صمدیه.

کوهن، سائول (۱۳۸۷)، ژئوپلیتیک نظام جهانی، ترجمه عباس کاردان، تهران: انتشارات ابرار معاصر.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۸)، برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی، ترجمه محمدعلی حمیدرفیعی، تهران: نشر دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۸)، برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی، ترجمه محمد علی حمید رفیعی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

Abrams, Elliott (2019), "Trump versus the Government Can America Get Its Story Straight?" **Foreign Affairs**, Vol. 98, No. 1, January/February 2019.

Brzinski, Zbigniew (2016), "Syria in Crisis", **National Security Council**, No. 4203 Memorandum for declassified document.

Cannon, Brenon and Federico Donelli (2019), "Asymmetric alliances and high polarity: evaluating regional security complexes in the Middle East and Horn of Africa", **Third world Quarterly**, Vol. 41, No. 3, PP. 505-524.

Hanieh, Adam, (2019), "New geographies of financial power: global Islamic finance and the Gulf", **Third world Quarterly**, Vol. 41, No. 3, PP. 525-546.

Kagan Robert, (2007), "Return of History", **Policy Review**, Vol. 144, No. 2, pp. 1-17.

Kaplan, Robert (2000), "**The Coming Anarchy: Shattering the Dreams of the Cold War**", New York: Random House.

Lukacs, John (1993), "**The End of the 20 Century and end of Modern Age**", New York: Ticknor and Fields Press.

Menashri, David (2001) *Post-Revolutionary Politics in Iran: Religion, Society and Power*, London: Frank Cass.

Messner, J. and Nate Haken, (2015), "Fragile States Index 2015: The Book", The National Foundation for Peace.

Miller, J.D (1981), "**The World of States: Connected Essays**", New York: St Martin's Press.

Moynihan, Daniel Patrick, (1993), "Pandemonium: Ethnicity in International Politics", Oxford University Press.

Ostrom Elinor (2007), "**Institutional Rational Choice: An Assessment of the institutional Analysis**", Sabatier, paul ed, In "**Theories of the policy process**", Boulder: West view press.

Ostrom, Elinor, James walker & Roy Gardner (1992), "**Covenants with and Without a Sword: Self-Governance Is Possible**", American Political Science Review, Vol. 86, No. 2.

Simon, Herbert (1997), "**Administrative Behavior**", 4thed. New York: Free Press.

Weir, Shelagh, (2014), "A Tribal Order: Politics and Law in the Mountains of Yemen", University of Texas Press.